

هو العليم

كيفيت نماز اولياء خدا

طرح مباني اسلام - رمضان المبارک ۱۴۳۹ هجرى

قمرى - جلسہ ۱:

بيانات

آية الله حاج سيد محمد محسن حسينى طهرانى

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

علت علاقه علامه طهرانی به شنیدن

سخنرانی

سابق از مرحوم آقا می شنیدیم - تا این اواخر هم

بود - ایشان می گفتند:

دلم می خواهد بنشینم بعد افراد صحبت کنند،

نصیحت کنند و من گوش بدهم؛ دلم می خواهد

بنشینم گوش بدهم و چقدر بهره می برم!

این مسئله برای ما خیلی قابل درک نبود، اگر قرار

بر رسیدن به معانی و حقایق هست، خب این بزرگان

اولی هستند؛ چون اینها به آن واقع و حقیقت

رسیده‌اند؛ اما ما به الفاظی و لفاظی و دفتر و دستک و این مسائل، چیزهایی سرهم می‌کنیم.

الآن می‌بینم مثل اینکه حرف ایشان خیلی بی حساب هم نبود؛ چون دیگر خودم دلم می‌خواهد فقط بنشینم و مستمع باشم، جدی می‌گویم! اصلاً حال من دیگر این طور است. فقط مستمع باشم و روی آن مطالبی که خوب به نظر ما می‌رسد فکر کنیم. گاهی اوقات می‌شود مثلاً در قم همین مجالس که هست و همین رفقا که صحبت می‌کنند، گاهی اوقات بعضی از مطالبشان - حتی یک روز - فکر من را می‌گیرد، با آن مشغول هستم، و آن را در جهات مختلف ارزیابی می‌کنم، و گاهی اوقات می‌بینم عجب، چه مطلب بدیعی به نظر آنها رسیده که به نظر من اصلاً نمی‌رسید یا نسبتاً نرسیده بوده است.

بعد [از این مطلب]، الآن احساس می‌کنم که شاید منظور آقا این بوده که مثلاً این صحبتی که شخص می‌کند خوب آن حقیقت و معنا در نفس و در ذهن می‌آید و او این را می‌پروراند، سبک سنگینی می‌کند، بعد این را با زبان یا با قلم از نفسش اخراج و اظهار

می کند، از نفسش این را اخراج می کند. ولی در مقام
استماع دیگر انسان این را از خودش تجزیه و تحلیل
نمی کند، آن مطالبی که به نظر می رسد همان مطالب
در ذهن می آید، همان مطالب می آید و انسان دیگر
خودش آن مسئله و مطلب را دستکاری نمی کند و
این خیلی فرق می کند!

دستور علامه طهرانی در وقت قرآن

خواندن

یکی از دستوراتی که مرحوم آقا به شاگردانشان
می دادند این بود: «وقتی قرآن می خوانند خود را
مستمع، و قاری را خداوند فرض کنند.» در واقع این
قرائت ظهور آن اسم مُلْهِم و مَفِیض و مُسْمِعِ او است،
یعنی انسان در دو شخصیت حرکت می کند؛
شخصیت اول خودش است که می شنود و مطالب را
درک می کند، شخصیت دوم اینکه خودش دارد به
خودش می گوید، خودش این آیات و معانی را از
طرف خدا به خودش القا می کند. و او فقط یک جنبه
واسطی دارد، واسطه است: ولی چیزی در خودش
نیست او مثل رودخانه ای است که آب در آن جاری
می شود. و این رودخانه خودش کاره ای نیست فقط

فضایی است که این آب در آن جاری می‌شود. و این آب را به مزارع و باغات و کشاورزی و منازل می‌رساند، حالا رودخانه بیاید به خودش بگوید «این من بودم!» به آن می‌گوییم نه، تو نبودی، هرچه بود آب است، منتهی این آب بالأخره جایی می‌خواهد، یا لوله یا جوی آب یا اینکه رودخانه بالأخره اینها همه ظرف هستند. خب در این نگاه ما می‌شویم ظرف، آنکه القا می‌کند آن پروردگار است، او این مطالب را القا می‌کند، پس انسان احساس می‌کند مخاطب این آیات خود او است، این احساس را می‌کند و این معنا دائماً قوی و قوی‌تر می‌شود تا اینکه احساس می‌کند گوینده و شنونده یکی است، این مرتبه دیگر بالاترین حد برای درک شهودی این مسئله و قضیه است.

حالات عجیب امام صادق در نماز

لذا روایتش هست و مرحوم آقا آورده‌اند^۱ که دیده شده حضرت امام صادق علیه السلام وقتی که نماز می‌خواندند مثلاً وقتی ایشان به ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾

۱. انوار الملکوت، ج ۱، ص: ۱۵۳

رسیدند مدام شروع کردند به گفتن ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ

نَسْتَعِينُ﴾^۱ ، ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ بعد

یک دفعه حضرت افتادند، این ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ

نَسْتَعِينُ﴾ مدام حضرت را جلو می برد و مدام به آن

مرتبه وحدت نزدیک می کرد، آنقدر نزدیک کرد تا

اینکه آن تجلی وحدت آن قدر قوی بود که حضرت

در قبال او نتوانستند آن مقام جمعیت را حفظ کنند و

بدن افتاد. [بدن دیگر تحمل] نداشت

از حضرت سؤال کردند که چرا این طوری شد؟

حضرت فرمودند:

من وقتی که به این آیه و فقره رسیدم، مدام

احساس کردم که کس دیگری با من خطاب

می کند. و من مشکوک شدم، دوباره گفتم که

دوباره آن خطاب را بشنوم، سه باره گفتم تا سه

باره بشنوم، تا اینکه یک مرتبه دیدم آن کسی

که خطاب می کند و این کسی که مورد خطاب

قرار می شود هر دو یکی است^۲

۱. سوره فاتحه (۱) آیه ۵

۲. المحجّة البيضاء، ج ۱، ص ۳۵۲، به نقل از بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۹۷:
إِنَّهُ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَالَةِ لِحِقَّتِهِ فِي الصَّلَاةِ حَتَّى خَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَلَمَّا
أَفَاقَ قِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ:

مَا زِلْتُ أَرَدُّ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى قَلْبِي حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنْ

آن وقت در آنجا دیگر این بدن نمی‌تواند آن فشارهای اشراقی را تحمل کند. و افرادی دیگری هم پیدا می‌شدند، بقیّه افراد، انبیا، پیغمبر، از همین مسائل و مطالب بوده.

حالات معنوی آقای حداد در هنگام وضو

مرحوم آقا راجع به آقای حداد می‌فرمودند:

گاهی از اوقات شب که ایشان می‌رفتند برای اینکه وضو بگیرند دیگر کسی از ایشان خبر نداشت، که مثلاً به اطاق برگردند، نزدیک‌های صبح می‌رفتند و می‌دیدند که (حالا کسی از همان افراد آن طبقه بلند می‌شده است) ایشان همان‌طور در کنار آن دستشویی که داشتند وضو

الْمُتَكَلِّمِ بِهَا، فَلَمْ يَلْبَثْ جِسْمِي لِمُعَايَنَةِ قُدْرَتِهِ.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که چطور در هنگام نماز و قرائت حمد حالتی بر آن حضرت غالب شد که بیهوش بروی زمین افتاد، وقتی که حضرت به حال اعتدال درآمدند فرمودند:

پیوسته این آیه را در قلبم مرور می‌کردم تا اینکه

از زبان نازل کننده آن آنرا شنیدم دیگر جسم من

یارای تحمّل یک چنین عنایت و افاضه‌ای را نداشت

و بر زمین افتاد.

؛ و ظاهراً مراد از هذه الآية در کلام حضرت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» است، کما آنکه در فلاح السائل به همین قسم از کلینی نقل کرده است

می گرفتند، افتاده‌اند یا روی زمین افتاده‌اند یا نشسته‌اند و هیچ حرکتی ندارند. گاهی اوقات خودشان به حال می‌آمدند و گاهی اوقات هم به واسطه سببی [متوجه می‌شدند] و این مسائل برای ایشان خیلی اتفاق می‌افتاد

این هم همان است؛ یعنی وقتی که می‌خواهد وضو بگیرد یک مرتبه چنان آن عالم طهارت می‌آید و او را می‌گیرد و در خود جذب می‌کند که بدن نمی‌تواند دوام بیاورد. خلاصه توان ندارد و همان‌جا می‌افتد.

جایگاه نماز در احکام ظاهری

آن وقت شما ببینید، این احکامی که بعضی‌ها می‌دهند مثلاً: «در نماز باید انسان قصد واقعی این معانی را نداشته باشد!» یعنی روزنامه بخواند! معنایش این است، حالا روزنامه هم بخواند باز هم معنای آن روزنامه را می‌فهمد، یعنی وقتی که شما می‌گویید ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ شما فقط موظف هستید این عبارت را بخوانید به معنایش نباید کار داشته باشید؛ چون اصلاً شما که نمی‌فهمید

۱. سوره فاتحه (۱) آیه ۱

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ چیست؛ پس یک حرف لغوی زدید،

یا اینکه وقتی که می‌گویید ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ خب واقعاً

که ما او را عبادت نمی‌کنیم، [بله] یک عبادت

ظاهری هست! حالا که این‌طور هست؛ پس ما

مکلف هستیم به اینکه این عبارت را بخوانیم و کاری

به معنایش نداشته باشیم، حالا هرچه می‌خواهد

باشد!

یا فرض کنید ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ خب ما که

مخاطب ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ﴾ نیستیم بگو ای پیغمبر ﴿هُوَ

اللَّهُ أَحَدٌ﴾! خب ما که پیغمبر نیستیم؛ پس برای چه

به ما می‌گویند: بخوان؟! این هم باید بگوییم: چون

به ما گفتند: «بخوان»، می‌خوانیم. اگر نمی‌گفتند،

نه! نمی‌خواندیم. با خطاب ام‌کلثوم و ننه‌کلثوم یکی

بود، فرقی نمی‌کرد! حالا گفتند: «بخوان»، بگو ﴿قُلْ

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ از ترس اینکه فردا یقه‌مان را بگیرند،

ما می‌خوانیم!

خب این نماز شد؟! واقعاً این نماز است؟! وقتی

می‌گوییم ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ * قُلْ هُوَ اللَّهُ

أَحَدٌ^۱ بگوئیم که «آره من اصلاً کاری به معنایش ندارم به من گفتند این را بخوان!» این چه نمازی است؟! این چه حضوری است؟! حالا چه کسی اینها را می‌گفت؛ کسانی که نود سال استخوانشان را در فقه و اصول خرد کرده بودند، اینها به افراد و به مقلدین این طوری دستور می‌دهند! وای به حال مقلدینی که بیایند و سی سال، چهل سال، عمر خود را از افرادی تقلید کنند که نهایت معرفت آنها این است که بگویند: «کاری نداشته باش به اینکه معنای این قرآن چیست؟ برو دنبال کار خودت، اگر گفتند "بخوان"، بخوان دیگر، تا فردا تو را کتک زنند» همین! این نازل‌ترین مرتب از معرفت است، در وقتی که انسان می‌خواهد از این دنیا برود.

یا آن عارفی مثل آقای قاضی که می‌گوید:

اصلاً باید از معنا هم حتی بگذری فقط خودت

را در مقابل حضور پروردگار احساس کنی

این حتی بالاتر از احضار معنا و این چیزها است.

نماز مرحوم مطهری و دستور آقای حداد

خیلی جالب بود آن جریان صحبت مرحوم

۱. سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱

مطهری با آقای حداد که در جواب سؤال ایشان که:
«شما چطور نماز می خوانید؟» آقای مطهری گفتند:
«من دفع خواطر می کنم!»

خب کسی که دفع خواطر بکند دیگر حواسش
کجاست؟! مثلاً فرض کنید که شما دیدن رفیقتان
می روید و چیزی فکر شما را از بیرون مشغول کرده
باشد وقتی نزد او می روید، هرچه با او حرف
می زنید، فکر شما دنبال و مشغول آن [مطلب بیرون]
است اصلاً نمی فهمید چه گفتید و چه شنیدید؛ چون
همه ذهن شما درگیر آن فکری هست، که - حالا مثلاً
فکر ناگواری یا مسئله‌ای بوده - شما را درگیر کرده
است. یا در قبال او نشسته‌اید و دائماً در ذهن خود
تصورات و توهمات را می آورید و می برید؛ ولی
اصلاً شما نه حضوری نه درکی فهمیدید [یعنی]
کاری نکردید، فایده ندارد.

آقای حداد می گویند که:

خب حالا اینکه شما دفع خواطر می کنی آخر
اینجا جایش نیست، آن خواطر را باید بیرون دفع
کرد، وقتی که تکبیر بسته می شود دیگر خاطره‌ای
نماند، شما تکبیر می بندید تازه می روید دنبال

دفع خواطر! پس کی دنبال خدا می‌روید؟!^۱

شما می‌روید که با خدا حرف بزنی یا [با خود
حرف می‌زنی و می‌گویی:] «ملاقاتی که امروز با
فلان آقا کردم، چطور جوابش را دادم. این را
چطور [از ذهنم] بزنم کنار؟!» «فلان کس که این طور
به من حرف زده، چطوری جواب او را دادم. این را
چطور [از ذهنم] بزنم کنار?!» عجب! خب این
[افکار] میاد دیگر؛ چون شیطان که آرام نمی‌نشیند
این را می‌برید یکی دیگر را می‌فرستد، آن را دفع
می‌کنید، سومی را می‌فرستد، الی ماشاءالله هم دارد،
اگر شده از زمین و زمان و ماه و کهکشان هم که شده
مدام می‌کشاند، نمی‌دانم نپتون کجاست و چند
کیلومتر است؟! آقا، به تو چه ربطی دارد، حالا ستاره
نپتون و اورانوس و پلینوس و این حرف‌ها چیست؟!
جدی سر نماز! آخر چیزی که اصلاً تا حالا به فکر
ما نرسیده، سر نماز می‌آید، خب آن وقت مدام باید
آن را رد کنی، مدام باید آن را رد کنی، اگر رد نکنی،
می‌ایستد، تشریف نمی‌برد، همه می‌ایستد! آن وقت

۱. روح مجرد، متن، ص: ۱۶۱ و ۱۶۲

اینجا است که ایشان می گویند: «به جای دفع خواطر فقط توجه به یک طرف کن» دیگر آن خاطر دیگر می رود. چون وقتی بیاید دیگر آن از بین می برد، ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾^۱ آن جنبه قهریت می آید کنار می زند و دیگر غیری را (همه غیرهای اعتباری) باقی نمی گذارد.

عبادت در مکتب عرفان و دیگر مکاتب

پس ببینید، چقدر این مکتب با سایر مکاتب و شرایع فاصله دارد، اصلاً از زمین تا آسمان فاصله دارد. آن می گوید: «نماز بخوان فقط به عنوان حکایت» بخوان و اصلاً نه کاری به معنا داشته باش، هیچ کس، نه خدا و نه پیغمبری، همین که الله اکبر گفتی و دوتا الاکلنگ و جفتک انداختی همین کافی است! همین قدر بیشتر از ما نخواستند. این می گوید: «وقتی که می خواهی بیایی اصلاً باید از معنا هم رد بشوی؛ از آن معنا و مفهوم هم باید رد شوی» آن معنا را در ذهن و ته دل باید داشته باشی؛ ولی خودت را با فوق آن معنا باید احساس کنی، آن معنا را در زیر

^۱. قسمتی از سوره انعام (۶) آیه ۱۸.

و توجه هم از رو، به طور دو خط که یکی مافوق دیگری است همین طوری حرکت کند بیاید جلو.

نه معنا از بین برود و اصلاً ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ یعنی بیخود، کشک، ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ یعنی کشک، نه!

و نه اینکه در معنا بمانی، بعد آن ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾

﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ رحمن چیست؟ رحیم چیست؟

موارد استعمالش چیست؟ عجب! خدا پس کجا

رفت؟! اینکه نشد، این آن معنای جمعی است که این

هر دو را [شامل می شود]. [امام صادق در این معنا

بودند. در توجه به این دو خطی که بر هر دو خط

حرکت و سیر نفس به سوی خدا در آنجا شروع و

ختم می شده است.

خیلی باید از خدا شاکر باشیم، واقعاً باید از خدا

شاکر باشیم که خدا چه متنی بر ما گذاشته!

حکایتی درباره نماز از مرحوم مؤلف

آن زمانهایی که ما فیضیه می رفتیم، من هر روز

غروبها نماز مرحوم آقا شیخ محمد علی اراکی

می رفتم؛ چون من به مرحوم آقا گفته بودم آقا جان،

قم که می روم، نماز فلانی بروم؟ - یک شخص را

گفته بودم - ایشان گفتند: «برو نماز آقا شیخ محمد

علی اراکی.» دیگر ما شبها به نماز ایشان در فیضیه می رفتیم و بعد به حجره برمی گشتیم. هر روز یک ساعت به غروب دیگر مطالعه و اینها نمی کردیم، حرم می رفتیم و بعد به فیضیه برمی گشتیم، و مدتی می نشستیم و یک ربع، بیست دقیقه، نیم ساعت و بعد نماز ایشان شروع می شد. و نماز می خواندیم و به حجره می آمدیم،

یک دفعه من سر تشهد نشسته بودم، یک خرده همچین کمرم حالا سیخ سیخ عین بتن نبود همچین یک خرده ای انحناء داشت، شیخ ریش سفیدی نشسته بود، - اسمش را نمی دانم چیست، ولی [همیشه] آنجا بود - آقا این دستش را آورد پشت ما، به پشت ما یک ضربه زد، یک دفعه شوکه شدیم، این طوری شدیم این چه می گوید؟! چرا به پشت ما می زند، چیزی پیدا کرده؟! خلاصه ما که نفهمیدیم برای چه می زند، دوباره یک خرده سرم خم شد، یکی دیگر از این پشت به ما زد، من فهمیدم که او برای همین خم شدن می زند، خب ما هم از آنجایی که یک چیزیمان می شد مدام سرم را خم می کردیم و او دائماً

می زد، دوباره یک خرده سرم خم می شد و او هم به پشت به ما می زد. این تا دم سلام شش هفت دفعه زد، این مأموریت داشت کمر ما را راست کند! وقتی تمام شد گفت: آقا چرا شما رعایت نمی کنید؟ گفتم: چی را رعایت نمی کنم؟ گفت: که باید در حال نشسته این طوری باشی با من لج می کنی؟ گفتم که اصلاً چه کسی شما را مامور کمر من کرده؟ و آقا جان! تو بنشین تشهد خودت را بخوان، به تو چه ربطی دارد که من راست می شوم یا خم می شوم؟ سجد می روم چه ربطی به تو دارد؟ گفت: آقا، تازه حرف هم دارد! گفتم تو مامور کمر من هستی؟! حالا تو که مامور کمر من هستی، پس خدا کجا رفت؟ چشم تو همه به این است که این دوباره خم شده، گفتم من هم یک چیزیم می شد آخر دیگر من هم که بچه سر به راهی نبودم گفتم اینکه این طوری می کند حالا بگذار، سرکارش بگذاریم، من حدود نوزده سالم بود. خلاصه گفتم تو مامور کمر من هستی که دائماً کمر من را راست می کنی؟ توجه می کنید؟! خب این چه نمازی شد؟ بنده خدا، تو که این طوری می کنی پس همه نماز تو همین طوری

است از آن اولی که تکبیر می‌گویی تا آن آخری که می‌خواهی کمر ما را راست کنی، همه اوضاع در همین مسیر حرکت می‌کنی.

کیفیت نماز آقای حداد و مقایسه آن با

دیگران

تا اینکه آقا، يك دفعه در کنار آقای حداد می‌ایستید همین‌که الله اکبر می‌گویید اصلاً می‌بینید، رفت! اصلاً معلوم نیست کجا رفت، یعنی جداً ایشان این طوری بودند، وقتی که الله اکبر می‌گفتند اگر در چشمهایشان نگاه می‌کردیم، می‌دیدیم چشم جای دیگر است. ممکن است حالا به جلو [نگاه کند]؛ مثلاً دیدید گاهی اوقات بعضی‌ها یا بچه‌ها مات می‌شوند چشمشان يك جا مات می‌شود، مدام دستش را تکان می‌دهید يك دفعه متوجه می‌شود، ایشان اصلاً این طوری بودند وقتی که تکبیر می‌گفتند چشمشان مثل همین چشم این افراد دیگر اصلاً تغییر حالت می‌داد. این هم يك نماز است، آن يك شخص است، این هم يك شخص است!

الحمدلله، خدا را شکر که اینها بودند و ما را به این مسائل و به این قضایا آشنا و وارد کردند.

دیگران را نگاه می‌کنید که می‌رود نماز بخواند، موبایلش را هم کنار مهرش می‌برد و همان‌جا می‌گذارد، خب موبایل را حداقل روی طاقچه بگذار. من خود دیدم اصلاً، یک دفعه یک‌جا - منزل یکی از اشخاص - رفته بودم، او نماز می‌خواند و متوجه نشده بود که من حالا آمده‌ام و پشت روی صندلی نشستم، یک دفعه وسط رکوع این جناب موبایلش شروع کرد بوق زدن! او سریعاً تا قبل از اینکه برود سجده، رفت و با [گوشه چشم] نگاه می‌کرد که و مثلاً ببیند که این کیست تا بعد با او تماس بگیرد بعد به سجده رفت! این هم یک نماز است!.

خب این نشان می‌دهد که اصلاً حال و هوای ما در نماز و عبادت یا در قرآن یک چیز پرت و پلائی است، اصلاً یک چیزی است، مسائلی است. دیگر خدا دست ما را بگیرد و با این معانی و حقایق ما را آشنا کند، فهم و معرفت آن را بدهد و آشنا کند.

مرحوم علامه و تثبیت معانی و حقایق

توسط حداد

یک دفعه مرحوم آقا می‌فرمودند:

گاهی اتفاق می‌افتاد که با آقای حداد به همین

قبرستان کربلا که خودشان در آن دفن هستند، می‌رفتیم، موقع مغرب بود که به آنجا می‌رفتیم (مرحوم آقا برای نماز جلو می‌ایستادند ولی صبح‌ها همیشه یا خیلی اوقات آقای حداد جلو می‌ایستادند، ولی غروب‌ها یا گاهی اوقات آقا جلو می‌ایستادند.) بعد آقای حداد به من می‌گفتند «سوره‌های بلند بخوان» من هم سوره‌های توحیدی حدید و حشر و اینها را می‌خواند. من در نماز احساس می‌کردم که یک قوه‌ای دائماً می‌آید و من را روی آن حقایق و معانی می‌ایستاند و دائماً من را تثبیت می‌کند!» کاملاً برای من این مسئله محسوس بود که انگار مدام تمرکز و توجهم دائماً بیشتر می‌شود، تثبیت روی این معانی و این الفاظ مدام بیشتر می‌شود.^۱

آقای حداد هم که می‌گفتند سوره بلند بخوان یعنی ما از عقب ریموت کنترل دستان است و می‌دانیم چه کار کنیم، هرچه بیشتر باشد این قضیه بیشتر است. خب این چه نمازی است؟ پس ما چه

^۱ . سید پیرمردی که بعداً جزو مخالفین شد او هم یک دفعه همراه ما بود و مرحوم آقا آنجا سوره حشر و حدید خواندند، این هم خب پیر بود و دیگر وقتی نماز تمام شد دست گذاشت به کمرش گفت والله انکسر ظهري،

می خوانیم! آنها چه می خوانند؟ آن نمازی که آنها
می خواندند و [عبادتی که] می کردند دیگر خوش به
حالشان. ان شاء الله خدا دست ما را هم بگیرد و ببرد از
آن چیزهایی که یک خرده اش را دیدیم نه اینکه
چشیدیم از آن چیزهایی که دیدیم بچشانند الهی
امین.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ